

تحلیل صدرایی از زندگی و معنا؛ مبتنی بر رویکرد فراطبیعت‌باوری ترکیبی^۱

* مهدی منزّه

** محسن جاهد

*** سحر کاوندی

چکیده

مواجهه با پرسش از معنای زندگی و یافتن پاسخ برای آن، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان در تاریخ اندیشه بوده است. مسئله‌ی پژوهش حاضر، ارائه تفسیری از زندگی و معنا و تبیین عامل معنابخش زندگی از نظر ملاصدراست که مبتنی بر روش توصیفی - تحلیلی می‌باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد او در آثار خود «معنا» را به «هدف ارزشمند» تفسیر کرده که از طریق «کشف وجودی معنا» قابل دستیابی است. ملاصدرا به عنوان یک فیلسوف جامع‌نگر، علاوه بر اینکه فراطبیعت را به عنوان عامل معنابخش زندگی لحاظ می‌کند؛ طبیعت و ناطبیعت را نیز در طول فراطبیعت، اما در سطوح پایین‌تر موجب معناداری می‌داند. وی حیات را به سان یک جریان واحد، شامل حیات دنیوی و حیات اخروی می‌داند و برای معنابخشیدن به زندگی، دیدگاه ترکیبی (خدا و جاوانگی روح) را پذیرفته و از تاثیر خدا در معنای زندگی از دو طریق «خدا به مثابه هدف ارزشمند» و «ارتباط مبتنی بر عشق» مدد می‌جوید.

واژگان کلیدی

معنای زندگی، هدف ارزشمند، خدا، جاودانگی روح، کشف وجودی، عشق.

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «خوانشی تحلیلی از دیدگاه فراطبیعت‌گرایانه‌ی ملاصدرا در باب معنای زندگی بر اساس آراء کاتینگهام» در گروه فلسفه دانشگاه زنجان می‌باشد.

** استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نقده (نویسنده مسئول)

mahd6266@yahoo.com

m_jahed@sbu.ac.ir

*** دانشیار گروه حکمت و کلام دانشگاه شهید بهشتی.

drskavandi@znu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۵

مقدمه

مسئله «معنای زندگی» یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین موضوعات دینی و فلسفی انسان در طول تاریخ است که هنوز یافتن پاسخ آن، برای بشریت تازگی داشته و به نحوی فراگیر، همه افراد را در برمی‌گیرد و هر کسی به نوعی در زندگی خود با آن مواجه است. امروزه با سست شدن پایه‌های ایمانی جوامع و به حاشیه راندن خدا (به‌عنوان منشأ اصلی معنا) در ساحت‌های مختلف زندگی، اهمیت این مسئله روزبه‌روز خود را بیشتر نشان می‌دهد. این مقوله مسئله‌ای صرفاً فلسفی نیست؛ ولی از آنجا که فلسفه به رازهای هستی می‌پردازد، تبیین برخی مسائل و زوایای مختلف معنای زندگی، مانند توجه دادن به راز وجود (به جای عدم)، راز مرگ، سر حیات و... نیازمند اصول و آموزه‌های فلسفی بوده و جزو رسالت‌های فلسفه به‌شمار می‌رود. (ورنو و وال، ۱۳۸۷: ۱۶۲ - ۱۳۹) با توجه به اینکه بحث از «معنای زندگی» در ادیان ابراهیمی، همواره دارای مؤلفه‌های بنیادینی همچون خدا، جاودانگی روح، نفس، علت غایی، سعادت، معاد و... بوده، لذا طرح چنین مسئله‌ای از سوی اندیشمندان اسلامی بحثی ابتکاری تلقی نمی‌شود؛ بدین جهت، نه تنها انسان در رویکردهای مختلف دینی و فلسفی در اندیشه اسلامی، با بحران پوچی و «بی‌معنایی» مواجه نبوده، بلکه براساس نگاه صدرایی، در صدد است تا با رسیدن به بالاترین مراتب وجود، به معنادارترین زندگی (وصول به مرتبه انسان کامل و قرب الهی) دست یابد.

در این میان، نظام فلسفی ملاصدرا در مواجهه با مسئله معنای زندگی با سه سطح روبه‌روست: الف) تبیین معنادار بودن زندگی (زندگی دارای اهداف ارزشمند)؛ ب) تبیین زندگی معنادارتر (زندگی دارای اهداف با ارزش‌تر) که از طریق ذومراتب بودن اهداف ارزشمند تبیین می‌شود؛ ج) تبیین معنادارترین زندگی که با وصول به حیات حقیقی که بالاترین مرتبه از معنای زندگی است محقق می‌شود. آنچه در این سه سطح به نظر می‌رسد عبارت از این است که دغدغه ملاصدرا، دوران امر بین معناداری و بی‌معنایی (پوچی) زندگی نیست، بلکه تلاش او برای برخی انسان‌ها، تبیین و رساندن آنها به زندگی معنادارتر و برای برخی دیگر، ایصال به معنادارترین زندگی است، به‌همین دلیل غالب مباحث ملاصدرا براساس «زندگی معنادارتر» و «معنادارترین زندگی» استوار است. چنین نگاهی، بر طبق اصول و مبانی‌ای همچون «اصالت وجود»، «اصل تشکیک»، «حرکت جوهری» و «اتحاد عاقل و معقول» استوار است که چارچوب نظام فلسفی وی را تشکیل می‌دهند.

الف) تحلیل مفهومی معنا، زندگی و معنای زندگی

درباره «معنا» در ترکیب «معنای زندگی» تفاسیر مختلفی ارائه شده است؛ برخی معنا را به «هدف»،

برخی به «ارزش» و برخی دیگر به «کارکرد» تفسیر کرده‌اند؛ (متس، ۱۳۹۴: ۱۶) ولی تمرکز اصلی دیدگاه‌ها بر روی «هدف» و «ارزش» بوده و تفسیر «کارکرد» چندان مورد توجه واقع نشده است. شاید بدین دلیل که اگر هدف یا ارزش و یا مجموع این دو به‌عنوان معنای «معنا» لحاظ شود نتیجه آن، هرچه باشد حتماً معنای «کارکرد» را نیز در پی خواهد داشت. نوشتار حاضر برآن است تا با استناد به آثار ملاصدرا، به تبیین و تفسیر وی از «معنای زندگی» دست یابد.

ب) تحلیل «معنا»

تقریباً بیشتر آثاری که در باب معنای زندگی از منظر حکمت متعالیه تألیف شده، دیدگاه ملاصدرا درباره معنا را به «هدف» تفسیر کرده‌اند و شاید به ندرت و به صورت ضمنی به «ارزش» نیز اشاراتی کرده‌اند؛^۱ اما با مراجعه به آثار ملاصدرا با شواهدی مواجه می‌شویم که در تفسیر «معنا» هم بر هدف و هم بر ارزش تأکید داشته است.

۱. تفسیر معنا به «هدف»

ارائه درک درست از غایت مندی، تأثیر بسزایی در فهم صحیح از معنای زندگی انسان دارد. در آثار ملاصدرا غایت و هدف دو اصطلاح مترادفی هستند که به جای همدیگر استعمال می‌شوند.^۲ او استعمال اصطلاحات چهارگانه (علت غایی، غرض، فایده و غایت) را در مورد خداوند، تفکیک کرده (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۶ / ۳۶۵) و غرض را به‌عنوان متعلق فعل خدا منتفی دانسته است (همو، ۱۹۹۰: ۲ / ۲۸۰) ولی سه عنوان دیگر را به‌عنوان متعلق ذات خداوند استعمال کرده است. (همان: ۳۰۱) وی براساس آیه شریفه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳ (بقره / ۱۵۶) خدا را آغاز و انجام هستی (علت فاعلی و علت غایی) می‌داند و از آن جهت که خدا خیر محض و وجود صرف است او را غایت ذاتی اشیاء می‌داند؛ بدین سبب خداوند، مطلوب تمام مخلوقات بوده و همه موجودات در مسیر حرکت استکمالی (حرکت جبلی و حرکت ارادی) به سوی کمالات وجودی خود و اکمل کمالات (باری تعالی) در حرکت‌اند تا به بقاء و کمال دست یابند. با توجه به اینکه اهدافی که باعث معنا یافتن زندگی انسان می‌شوند همه در یک سطح نیستند؛ بنابراین

۱. از باب نمونه در رابطه با تفسیر معنا به «هدف» از نظر ملاصدرا می‌توان به مواردی همچون، (اخگر، ۱۳۸۶) (پورحسن، ۱۳۹۱) و (آذربایجانی، ۱۳۹۰) اشاره کرد و درباره تفسیر معنا به «ارزش» نیز می‌توان (دهقانپور، ۱۳۹۰) را نام برد.

۲. در فلسفه اسلامی ذیل بحث حرکت از «غایت» سخن به میان آمده است. (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۸ / ۸۳)

۳. ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

زندگی انسان نیز در سطوح و مراتب مختلف معنادار می‌شود. در کل می‌توان گفت تمام اهداف در مراتب مختلف، به هدف عالی و نهایی خلقت که همان تقرّب به خداست برمی‌گردد؛ (همو، ۱۹۹۰: ۹ / ۳۷۵ و ۳۷۶) زیرا خدا هم ثبوتاً (مقام تحقق) و هم اثباتاً (مقام کشف)، غایت همه موجودات بوده و در اثر همین غایت‌مندی است که انسان به معناداری زندگی دست می‌یابد. (صلواتی، ۱۳۹۴: ۷۹) بنابراین ارتباط بحث غایت و معنای زندگی به دو دلیل است: اولاً ملاصدرا هدف نهایی ایجاد عالم را خلقت انسان می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۰۷ - ۲۰۶) و ثانیاً انسان خداپاور از آن جهت که دارای اهدافی در زندگی خویش است تلاش می‌کند آن اهداف در راستای اهداف الهی باشد؛ از این‌رو مراد از هدف زندگی، هدف انسان از زندگی خویش و یا هدف خدا از آفرینش زندگی می‌باشد. (لگنهاوزن، ۱۳۸۲: ۱۰)

بر طبق تشکیکی بودن عالم هستی و وجود رابطه علیّی بین سلسله مراتب هستی در قوس نزول، و اینکه در قوس صعود نیز بر طبق حرکت جوهری، نفس در مسیر استکمالی و غایی خود از ماده به مجرد ناقص و سپس به مجرد تام می‌رسد، نشان از هدف مدار بودن زندگی انسان است که مرتبه مافوق، غایت برای مرتبه مادون لحاظ می‌شود. (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۵ / ۲۰۳) همان‌طوری که عالم عقل، غایت برای عالم مثال و عالم مثال نیز غایت برای عالم مادی است، بر این اساس می‌توان گفت بر مبنای سلسله ترتب و تطابق عوالم (مادی، مثالی، عقلی)، بین موجودات رابطه غایی برقرار است. از این‌رو می‌توان اهداف را نیز در سه سطح ابتدایی، میانی و نهایی تقسیم‌بندی کرد؛^۱ به نحوی که رابطه تشکیکی و ترتیبی بین آنها حفظ شود، بنابراین متناظر با اهداف سه‌گانه، سه سطح از معنا (معنادار، معنادارتر، معنادارترین) نیز برای زندگی قابل تعریف است.

۲. تفسیر معنا به «ارزش»

در نظام فلسفی ملاصدرا مفهوم ارزش را می‌توان با مفاهیمی همچون حُسن، خیر و کمال - که با مفهوم «وجود» مساوق هستند - نزدیک دانست. با توجه به اینکه «ارزش» در حکمت متعالیه، امری وجودی است لذا اعتباری نبوده، بلکه دارای منشأ تکوینی و حقیقی است (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۱۰ / ۲۸) و در متن و بطن هستی جریان داشته و از همین روی، برخی از ویژگی‌های «وجود» همچون تشکیکی بودن را نیز دارا است، بنابراین ارزش‌ها در یک سطح و مرتبه نیستند و ارزش‌های هر شخص متناسب با مرتبه وجودی او خواهد بود. ملاصدرا راه استکمال و رسیدن نفس به مراتب عالی و به‌دست آوردن ارزش‌های

۱. البته با یک نگاه دیگر شاید بتوان برآوردن نیازهای مادی، طبیعی و حیوانی را «هدف ابتدایی» و برطرف کردن همین نیازها جهت وصول به هدف اعلی و همین‌طور بهره‌مند شدن از برخی نعمات را «هدف متوسط» و در نهایت قرب به مبدأ اعلی را «هدف نهایی» به‌شمار آورد. (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۹ / ۳۷۵ و ۳۷۶)

برتر را در گرو ترک افعال قبیح و عدم تأثر از قوای دانی و غلبه بر آنها می‌داند. از نظر او انسان در سلسله مراتب هستی، مقام ثابتی نداشته و می‌تواند واجد هر صورتی شود و در هر مرتبه‌ای جای گیرد (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۶۱) با توجه به اینکه از نظر ملاصدرا انسان دارای انواع متعددی است، (همو، ۱۴۱۷: ۲۸۷) ارزش‌ها نیز متعدد خواهند بود. به عبارت دیگر، هر فردی ارزش متناسب با خود را که به وسیله عقل نظری و عملی، و در پرتو اعمال و ملکات نفسانی خویش کسب کرده است واجد خواهد بود و نیز اگر آدمی در اثر اشتداد وجودی و سیر استکمالی به بالاترین مرتبه وجود که همان مبدأ اعلاّی وجود است نزدیک شود، کامل‌ترین ارزش را نیز می‌تواند به دست آورد.

در نظام فلسفی ملاصدرا، حسن یا قبیح بودن افعال، ارتباطی ذاتی با «ارزش» دارد. او بر خلاف اشاعره معتقد است ذات افعال بدون نیاز به امر و نهی الهی و با تکیه بر عقل، حسن و قبیح است و به تبع حسن و قبح ذاتی و عقلی، ارزش ذاتی و عقلی نیز خواهند داشت (همو، ۱۳۸۹: ۳ / ۳۳۵) از نظر ملاصدرا بین اعمال و ملکات انسانی در این دنیا و صور آخری آنها رابطه تکوینی برقرار است و اعمال و ملکات حسن موجب کمال نفس و ارزشمند شدن آن و انجام افعال قبیح نیز موجب عدم کمال نفس و بی‌ارزش شدن آن در دنیا و آخرت می‌شود. (همو، ۱۳۸۱ (ب): ۲ / ۶۰۷) او معتقد است برحسب مراتب نفس انسانی، حسن و قبح نیز متفاوت خواهد بود. به عبارت دیگر، هرچه انسان اتساع وجودی پیدا کند به دلیل ارزش ذاتی وجود، چنین انسانی دارای وجود ارزشمند شده و هرچه اتصال و اتحاد نفس انسان با صور متعالی بیشتر باشد، به همان میزان ارزشمندتر می‌شود، و در مقابل، به هنگام اتحاد نفس انسان با صور دانی، معنای زندگی انسان در مرتبه نازل حیوانی تحقق پیدا خواهد کرد.

۳. تفسیر معنا به «هدف ارزشمند»

درباره تفسیر کلی و جامع ملاصدرا از «معنا» می‌توان گفت که او از یک سو براساس تفسیر معنا به هدف، خلقت عالم را هدفمند، انسان را هدف دار و در نتیجه زندگی را هدفمند دانسته و غایت نهایی را در گرو رسیدن به مبدأ هستی می‌داند و از سوی دیگر براساس تفسیر معنا به ارزش، به دلیل مساوقت وجود با خیر، کمال و سعادت، آن را ارزشمند می‌داند؛ با توجه به اینکه ملاصدرا هم‌هدف و هم‌ارزش را در باب معنابخشی به زندگی مدنظر خویش قرار داده است، باید با تکیه بر متون و اصول فلسفی وی، به دنبال تفسیری جامع بود که هر دو معنا را در برگیرد و این امر در تفسیر معنا به «هدف ارزشمند» نمود پیدا می‌کند. ملاصدرا در هستی‌شناسی خود تبیین وجودی از هدف و ارزش ارائه می‌کند که با نظام فلسفی وی سازگار است. این تبیین نه تنها با تفاسیر موجود و رائج از معنا، تهافتی ندارد بلکه جامع‌تر از آنها نیز می‌باشد. بنابراین بر پایه اصول حکمت متعالیه، معنای زندگی، بازتاب «اهداف ارزشمند» است. براساس چنین تعریفی از معنا،

می‌توان معنا را به صورت ذو مراتب و براساس سیر استکمالی و تدریجی انسان در نظر گرفت؛ به نحوی که افراد مختلف می‌توانند براساس جایگاه وجودی خود، سطوح مختلفی از معنای زندگی را تجربه کنند.

ج) تحلیل «زندگی»

ملاصدرا مبنای «اصالت وجود» را به‌عنوان اصل بنیادین برای سایر مباحث فلسفی خویش قرار داده است، از این رو می‌تواند یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مبانی در مسئله معنای زندگی باشد. بر این اساس، او حیات هر موجودی را نحوه وجودش می‌داند (همو، ۱۹۹۰: ۶ / ۴۱۷) به طوری که هر موجودی که بهره‌ای از وجود دارد حتماً سهمی نیز از حیات دارد و علت این امر نیز در مساوقت وجود و حیات نهفته است؛ بدین معنا که هر موجودی در عالم، مصداقی از حیات است، بنابراین همه موجودات حتی جمادات نیز بهره‌ای از حیات خواهند داشت. (همان: ۱۱۷) با توجه به مطالب فوق می‌توان چنین گفت از آنجا که: الف) حیات مساوق وجود است؛ ب) وجود، کمال است؛ نتیجه) حیات برای تمام موجودات کمال خواهد بود (همان: ۴۱۸) و به تبع مشکک بودن وجود، حیات به‌عنوان یک کمال، نیز مشکک و ذومراتب خواهد بود. براساس مراتب نفس می‌توان گفت نفس در سیر استکمالی متناسب با هر مرتبه خود، نمودی از حیات دارد؛ به‌عنوان مثال نفس نباتی دارای آثار حیاتی مانند تغذیه، رشد و تولید مثل؛ و نفس حیوانی، علاوه بر آثار حیاتی مرتبه پیشین، آثاری همچون حس و حرکت را دارا است؛ و نهایتاً مرتبه نفس ناطقه که اکمل مراتب است علاوه بر واجد بودن تمام آثار حیاتی مراتب پیشین، از آثاری برخوردار است که نتیجه آنها در مرتبه عالی علم بروز می‌کند. (همو، ۱۹۹۰: ۸ / ۵)

ملاصدرا معتقد است همان‌طور که خداوند در قرآن «علم و جهل» را «حیات و ممات» می‌داند مرگ (ممات) همان جهل است. (همو، ۱۹۹۰: ۹ / ۱۷۶) بدین جهت کسانی که در جهل به سر می‌برند و نسبت به مراتب عالی حیات جاهل‌اند، در حقیقت به ظاهر زنده‌اند، و حال آنکه مرده‌ای بیش نیستند. اهداف و ارزش‌های جاهل (مرده) منحصر در پایین‌ترین مراتب عالم است، از این رو زندگی چنین شخصی از پایین‌ترین سطح معنا برخوردار خواهد بود. از نظر ملاصدرا ارزشمند بودن زندگی را براساس تساوق بین وجود، کمال، حیات و خیر می‌توان در قالب قیاسی بدین نحو صورت‌بندی کرد: الف) حیات، امری وجودی است؛ (به دلیل مساوقت آن دو). ب) هر امر وجودی، دارای کمال است؛ (به دلیل مساوقت آن دو). ج) هر کمالی، خیر است.^۱ د) هر خیری، بهره‌ای از ارزش دارد.^۲ نتیجه) حیات [زندگی] بهره‌ای از ارزش^۳ دارد.

۱. چون کمال امر وجودی بوده و به دلیل مساوقت، وجود نیز خیر محض است.

۲. به دلیل اینکه اولاً چون وجود دارای ارزش ذاتی است و ثانیاً به دلیل مساوقت وجود و خیر، خیر نیز دارای ارزش می‌باشد.

۳. مراد از ارزش، «معناداری» است نه «باید و نباید» که در اخلاقیات و امور توصیه‌ای از آن یاد می‌شود.

حیات ← وجود ← کمال ← خیر ← ارزش

ملاصدرا زندگی را به «اخروی / دنیوی» و «تکوینی / ارادی» تقسیم می‌کند. و بر حسب تقسیم اول، انسان را دارای وجود دنیوی و اخروی می‌داند که فطرتاً در یک حرکت تدریجی از دنیا به سمت آخرت پیش می‌رود (همان: ۱۹۵) و غایت اصلی و کمال نهایی انسان در رسیدن به آن است. (همان: ۱۵۷) او درباره عالم دنیا از تعبیری همچون ظلمت، ملک، مرگ، کون و فساد، شهادت، و درباره عالم آخرت از تعبیری مانند نور، ملکوت، حیات، ثبات، قرار، غیب استفاده می‌کند. (همو، ۱۳۶۰: ۱۱۲) همین استعمالات نشان‌دهنده مقام رفیع حیات اخروی نسبت به حیات دنیوی و حقیقی بودن زندگی اخروی است؛ از این رو، وی زندگی اخروی را اقوی (و معنادارتر) از زندگی دنیوی می‌داند. (همو، ۱۳۸۹: ۶ / ۲۰۰) انسانی به دنبال زندگی معنادار است که در جستجوی زندگی حقیقی و اصیل باشد و مانند افراد مؤمن، آخرت را بر دنیا برگزیند. (همان: ۲۷۸) از طرف دیگر، تشبیه دنیا در قرآن به اموری مانند رؤیا، خانه عنکبوت و سراب، مؤید پست، بی‌معنا و توهمی بودن زندگی دنیوی است و در مقابل، افرادی که دنیا را برتر از آخرت می‌دانند^۱ اگر به جای پرداختن به زندگی اصیل و صرف عمر در راه آن، به لذات ناچیز دنیا دل ببندند و فریفته آن شوند در حقیقت چنین افرادی دچار ضعف عقل بوده (همان: ۳۱۴) و در نتیجه نشئه باقی و آخرت را انکار می‌کنند. (همو، ۱۹۹۰: ۹ / ۱۵۷)

ملاصدرا درباره تقسیم دوم زندگی (تکوینی / ارادی) نیز معتقد است که همه موجودات به دلیل مساومت وجود و حیات، از نحوه‌ای زندگی برخوردارند که به آن «زندگی تکوینی» گفته می‌شود، در مقابل، نوع دیگری از زندگی هست که از آن به «زندگی ارادی» تعبیر می‌شود و او با عناوینی همچون حیات طیبه، حیات حقیقی و... از آن یاد می‌کند. (همو، ۱۳۸۹: ۸ / ۱۱۸) در حیات ارادی نگاه وی اندکی ادق و اخص می‌شود بدین نحو که چنین نیست هر موجودی که دارای روح و به ظاهر زنده است، حقیقتاً حیات داشته باشد. با این نگاه، افرادی که به کسب معارف الهی از طریق یقین (یا ظن غالب) اشتغال دارند، از پایین‌ترین مرتبه حیات روحانی (ارادی) برخوردارند و هرچه به یقین‌شان افزوده شود از مراتب بالاتر حیات و در نتیجه از مراتب بالاتر معنای زندگی برخوردار خواهند بود، اما افرادی که گرفتار جهل‌اند و یا کسانی که اعتقادات باطل در نفس‌شان رسوخ پیدا کرده و ذهن‌شان مشوب به آنهاست، از حیات عقلی حقیقی بی‌بهره‌اند. این دسته از افراد، به سان کسانی هستند که در دنیا حالتی بین مرده و زنده دارند؛ (همان: ۶۱۳) چنانچه در آخرت نیز «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَكَا يَحْيَى»^۲ (اعلی / ۱۳)

۱. الَّذِينَ يَسْتَجِبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ: (ابراهیم / ۳) همانان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند.

۲. نه در آن می‌میرد و نه زندگانی می‌یابد.

هستند؛ یعنی نه موت‌شان همانند موت بهائم و نه حیات‌شان همانند حیات عقلی سعادت‌مندان خواهد بود. (همو، ۱۹۹۰: ۹ / ۳۵۱ و ۳۵۲)

در کل می‌توان گفت ملاصدرا دستیابی به معنای زندگی حقیقی را در گرو دستیابی به حیات «ارادی» و «اخروی» می‌داند و معتقد است چنین حیاتی در پرتو مرگ و انتقال از یک نشئه به نشئه دیگر به دست می‌آید. (همان: ۲۳۹) او در ذیل تفسیر آیه «وَكَلَّا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَّا تَشْعُرُونَ»^۱ (بقره / ۱۵۴) از دو دسته از افراد یاد می‌کند که به حیات حقیقی که بالاترین مرتبه زندگی است رسیده‌اند و آن، شهداء و عرفا هستند که هر دو از حیات جسمانی متعلق به بدن و تعلقات دنیوی رها شده و به حیات عقلی دست یافته‌اند. (همو، ۱۳۸۹: ۶ / ۲۹۲ و ۳۰۸) روایات نیز مؤید همین مطلب است که جایگاه زندگی حقیقی، ورای دنیا و در عالم پس از مرگ است^۲ بنابراین حیاتی که حقیقی باشد حتی طعام و شراب آن نیز از سنخ حقیقت است؛ چنانچه پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «إِنِّي أَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يَطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي»^۳ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶ / ۲۰۸) و این دنیا صرفاً به مثابه بستری است تا حیات انسانی، از یک ظرف به ظرف دیگر انتقال پیدا کند.

۱. تحلیل «معنای زندگی»

چنانچه در بحث‌های پیشین گذشت، بر طبق اصول حکمت متعالیه، هم معنا و هم زندگی هر دو دارای درجات و مراتب مختلف‌اند. برخلاف نظریاتی که در سده اخیر در جغرافیای فکری غرب و در باب معناداری و یا بی‌معنایی (پوچی) زندگی رائج است، بی‌معنایی در باب زندگی هیچ‌گاه دغدغه حکما و اندیشمندان مسلمان نبوده است. شاید علت این امر پشتوانه دینی و اتصال به مبدأ و حیانی باشد که در این سنت دینی، در طول سالیان متمادی تا به امروز همچنان باقی است. بنابراین دغدغه اندیشمندان اسلامی از مسئله پوچی گذر کرده و به دنبال معناداری، معنادارتر کردن و یا به دست آوردن معنادارترین زندگی بوده است. براساس دیدگاه ملاصدرا در تفسیر معنا به «هدف ارزشمند» مراد از معنای زندگی، «زندگی دارای اهداف ارزشمند» است که هر فردی در مرتبه وجودی خویش می‌تواند به آن دست یابد. اگر بخواهیم دیدگاه ایشان در معنادار کردن زندگی را جمع‌بندی کنیم باید بگوئیم اولاً از نظر وی معناداری در گرو قرب به مبدأ و دستیابی انسان به اهداف الهی و ارتباط با ارزشمندترین موجود است،

۱. و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگوئید، بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات‌اند، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی‌کنید.

۲. النَّاسُ نِيَاهٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا؛ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴ / ۴۳) مردم در خوابند، چون بیدار می‌شوند.

۳. شب را نزد پروردگار خویش گذراندم، و او مرا اطعام نمود و شراب [معرفت] نوشانید.

ثانیاً هر فردی در اثر ارتقاء سعه وجودی و در سایه حرکت استکمالی می‌تواند با عقل فعال و مستفاد اتصال پیدا کرده، به اهداف بالاتری دست یابد و در نهایت به واسطه اتصال نفس با آنها، از اهداف ارزشمند زندگی برخوردار گردد. بنابراین در فلسفه صدراپی، معنای زندگی بر حسب درجات وجودی، در سه سطح زندگی، قابل تعریف است.

ملاصدرا بر اساس اصل اتحاد عاقل و معقول معتقد است نفس انسان به پشتوانه علم و عمل خویش و در اثر اتحاد با صور ادراکی، اشتداد وجودی پیدا کرده و ارتقاء می‌یابد. علم و عمل انسان می‌تواند نفس را تا اوج، ارتقاء بخشیده و او را سعادت‌مند گرداند و یا او را به حضيض ذلت کشانده و جزو اهل شقاوت شود؛ از این‌رو مرتبه وجودی انسان جاهل، مجنون و طفل با انسان عالم یکی نیست. (ملاصدرا، ۱۳۸۶: ۲۸ - ۲۶) بنا بر آیه «بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»^۱ (ق / ۱۵) و بر طبق اصل حرکت جوهری، ذات انسان دائماً در حال تبدیل شدن و حرکت از یک نوع به نوع دیگر است و در مسیر این تبدل، هر قدر با تکیه بر عقل عملی و نظری به سمت کمال پیش برود، سعه وجودی پیدا کرده و به «اهداف ارزشمند» نزدیک می‌شود. چون نفس به هر میزان که اشتداد وجودی پیدا کند به غایت غایات نزدیک‌تر شده (همو، ۱۳۶۱: ۲۸۰) و با افزایش رتبه وجودی، استعداد دستیابی به هدف ارزشمند بیشتر می‌شود. از نظر ملاصدرا تنوع معناها و زندگی هر کسی در پرتو درجات وجودی او و برحسب تعدد نوع انسانی، رقم می‌خورد. (همو، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۸۴) چنانچه گذشت، او بیان می‌کند که مردم عادی، به دلیل عدم درک مراتب بالای معنای زندگی (مانند حیات عقلی و...)، به زندگی در سطوح میانه و یا پایین بسنده می‌کنند؛ به دیگر سخن می‌توان گفت هر انسانی بر حسب مرتبه‌ای که در آن واقع است درک خاصی از زندگی خود دارد، حتی کسی که در مرتبه حس توقف دارد، او نیز در زندگی خود سطح پایینی از معناداری را تجربه می‌کند.

بنا بر آنچه گذشت به نظر می‌رسد ملاصدرا در تحلیل معنای زندگی، بر پایه نظام کل، زندگی را معنادار می‌داند و یک نگاه کلی به زندگی دارد و معناداری امور جزئی را در ضمن چنین نگاه کلانی تبیین می‌کند و ذومراتب دانستن معناداری زندگی به نحوی که تمام سطوح زندگی را در بر بگیرد و یا نگاه واحد و کشسانی داشتن به مسئله زندگی، و حیات اخروی را در ادامه حیات دنیوی دیدن و ... مؤید همین مطلب است.

۲. دستیابی به معنا از طریق «کشف وجودی»

پس از بحث درباره «معنا» و اینکه مراد ملاصدرا از آن چیست؟ حال این سؤال پیش می‌آید «معنا»یی که

۱. بلکه آنان [با این همه دلایل روشن و استوار] باز در آفرینش جدید در تردیدند.

در دیدگاه ملاصدرا به «اهداف ارزشمند»، در سطوح مختلف، تفسیر شد چگونه حاصل می‌شود؟ آیا خود انسان باید آن را تولید کند یا اینکه چنین معنایی وجود دارد و انسان فقط باید به دنبال کشف آن باشد؟ در پاسخ باید گفت این معنا، بنا بر میانی صدرایی و با ارائه تبیین خاصی از آن، به طریق کشفی حاصل می‌شود، ولی مراد از کشفی بودن معنا تفسیر و تبیین متفاوتی، غیر از تبیین رائج «کشف / جعل» را می‌طلبد و شاید بتوان چنین کشفی را «کشف وجودی معنا» نامید. براساس «کشف وجودی معنا»، انسان به دنبال بدست آوردن معنایی است که از پیش وجود دارد ولی برای وصول به آن، از طریق صراطی که در نفس، با تحصیل ملکاتِ راسخه و اعمال، برای خود می‌سازد در تکاپوست و بدین‌وسیله خود را به معنا و کشف مرتبه‌ای از آن نزدیک‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، معنا به صورت اجمالی محقق است و انسان از طریق سیر وجودی که انجام می‌دهد، آن را برای خود مرحله‌به‌مرحله تحقق بخشیده و در نهایت، معنا در مراتب مختلف سیر، برای وی منکشف و محقق می‌شود. در حقیقت، هر فردی براساس صراط مستقیم خود، به دنبال کشف معناست و در سایه کشفی که در هر مرتبه روی می‌دهد، معنای زندگی متناسب با آن مرتبه را می‌یابد؛ بنابراین از آنجا که اولاً انسان بنا بر اعمال و ملکات خویش، صراط خویش را ساخته و در این مسیر، برای رسیدن به معنای متناسب با آن قدم می‌گذارد (همو، ۱۹۹۰: ۹ / ۲۸۹) و ثانیاً اینکه کشف وجودی، مبتنی بر این صراطِ خودساخته انسان است، از این‌رو با پیمودن صراط، به هدفی که در صدد کشف آن است، نزدیک می‌شود. علاوه بر این، باتوجه به اینکه ملاصدرا درباره صراط مستقیم، از تعبیر «صنعت» و «بناء» استفاده می‌کند (همان) از این‌رو می‌توان گفت چنین کشفی مبتنی بر اراده انسان است^۱ و هرچه اراده قوی‌تر باشد، در نتیجه شوق نیز بیشتر شده و زندگی ارادی‌تر می‌شود و این عبارت از همان «زندگی معنادارتر» است. بنابراین هرچه انسان در این مسیر پیش‌تر می‌رود و به هدف ارزشمند نزدیک‌تر می‌شود، آن هدف برای وی منکشف‌تر می‌شود. این مطلب با دیدگاه ملاصدرا درباره علم که آن را از سنخ انکشاف می‌داند، سازگاری دارد؛ زیرا بر اثر همین انکشاف است که حصول، به حضور بازگشته و معلوم نزد عالم حاضر می‌شود و علم تحقق پیدا می‌کند. هنگامی که انسان به دنبال کشف یک هدف است، همین دنبال کردن و حرکت کردن به سمت هدف، بیانگر این است که هدف به صورت اجمالی و ظاهری برای انسان، مکشوف است، ولی برای تبدیل کردن آن به کشف تفصیلی و باطنی، باید مرتبه به مرتبه مسیر را طی کند تا به مراتب بالای معنا دست یابد.

ملاصدرا معتقد است اگر فردی در مسیر زندگی و برای دست یافتن به معنا، نسبت به هر چیزی محبت داشته باشد، در آخرت نیز با آن محسوس خواهد شد و برای رسیدن به «مایحبه» باید معنای

۱. البته نه اراده خود بنیاد که موجب «جعل» شود.

متناسب با مرتبه آن محبوب را کشف کند. آنجا که انسان براساس اختیار و عقل به دنبال کشف حقیقت و معنای زندگی می‌رود و یا اینکه درصدد تحقق اهداف الهی و به سمت غایت غایبات قدم برمی‌دارد، چنین عباراتی ظهور در «کشف» معنا دارند؛ بدین جهت اگر کسانی به مقام درک عقلی از واقعیت برسند، به حقیقت جهان، زندگی، معنا، اهداف و ارزش‌ها شناخت پیدا کرده و از این‌رو در جستجوی کشف معنای اصیل برمی‌آیند.

۳. نقش فراطبیعت در معنادهی به زندگی

این امر مسلم است که اگر امور متعالی و معنوی‌ای همچون خدا، دین و نفس متعالی در زندگی انسان حضور داشته باشند، حتماً تلقی متفاوتی از زندگی و معنای آن خواهیم داشت. تقریباً عموم افرادی که دغدغه معنای زندگی را دارند به نحوی، یک امر متعالی مدنظرشان است؛ ولی نکته مهم این است که تحلیل چنین اموری بر عهده فلسفه است. بنابراین پرداختن به پرسش از معنای زندگی و یافتن پاسخ برای آن، در کنار سایر جهات، تعمق فلسفی و عقلی می‌طلبد. او یکی از فیلسوفانی است که مسئله خدا، حیات، مرگ، سعادت و... برای وی مطرح بوده است؛ بنابراین مسئله معنای زندگی به‌طور مشخص و ضمنی در آثار ملاصدرا قابل پیگیری است. همان‌طور که اگر به زمینه‌های شکل‌گیری حکمت متعالیه توجه بکنیم، روشن می‌شود که مباحث و دغدغه‌های ملاصدرا، فلسفی محض نیست؛ بلکه ایشان ابتدا از کلام به فلسفه و سپس از آن به عرفان گذر کرده و در نهایت، منجر به تأسیس طرحی نو با عنوان «حکمت متعالیه» گردیده است و غایت چنین مکتب فکری‌ای نیز، کمک به فهم و درک بهتر از دین است. بر این اساس می‌توان ادعا کرد خدا و دین در جای جای اندیشه صدرایی حضور دارد و اگر مسئله‌ای مانند معنای زندگی برای وی مطرح شود، پاسخ به آن حتماً در سپهر خداباوری به سامان خواهد رسید.

مدعای پژوهش حاضر این است که ملاصدرا برای اثبات معنابخشی به زندگی به دیدگاه ترکیبی (خدا و جاودانگی روح) معتقد است. او در ادبیات متداول در مباحث معنای زندگی، در زمره فلاسفه فراطبیعت باور جای می‌گیرد؛ ولی شاید با یک نگاه دقیق بتوان گفت ملاصدرا از میان حامیان سه رویکرد عمده «فراطبیعت‌باوری، ناطبیعت‌باوری، طبیعت‌باوری» در باب معناداری زندگی، فراطبیعت‌گرای محض نیست؛ بلکه می‌توان وی را یک فیلسوف جامع‌نگر دانست. به این دلیل که او به مرز دقیقی بین طبیعت، ناطبیعت و فراطبیعت قائل نیست. ملاصدرا براساس جهان‌شناسی خود، هستی را در عین وحدت، شامل طبیعت، ناطبیعت و فراطبیعت می‌داند و نگاهی طولی به آنها دارد، از این‌رو هنگامی که او فراطبیعت را مینا قرار می‌دهد، بدین معناست که به طبیعت و ناطبیعت هم رسمیت بخشیده است. البته نه به صورت عرضی، بلکه به صورت طولی. در این حالت، طبیعت مقصود وی با طبیعت مستقل یک فیلسوف طبیعت

گرای محض، تفاوت ماهوی خواهد داشت، معنای زندگی مورد نظر او گستره و سعه بیشتری نسبت به سایر دیدگاه‌ها خواهد داشت.

از نظر ملاصدرا انتهای حرکت نفس انسانی در قوس نزول که از مبدأ (خدا) شروع می‌شود، حیات طبیعی نفس است و انتهای آن در قوس صعودی، حیات حقیقی از طریق بار یافتن به جوار الهی و ملکوت اعلی است. گویی نفس در این سیر، حرکتی دایره وار را از مبدأ به سمت طبیعت طی کرده و دوباره به سوی مبدأ بازگشت می‌کند. (همان: ۳۲۱) تفسیر چنین سیری همان «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱ (بقره / ۱۵۶) است که ملاصدرا سفرهای چهارگانه خویش را براساس آن سامان بخشیده است؛ بنابراین در فراطبیعت‌گرایی ملاصدرا، خدا و روح (نفس) توأمان با هم بوده و روح بدون خدا قابل تصور نیست، زیرا او در مباحث نفس معتقد است بقاء روح (نفس) منوط به بقاء الهی است، به دلیل اینکه نسبت نفس با خداوند همچون نسبت ضوء با مضيء بالذات است. (همو، ۱۹۹۰: ۸ / ۱۲۹) بدین جهت در نظام فلسفی ملاصدرا، هر دو عامل خدا و جاودانگی روح، معنابخش زندگی خواهند بود. در این بخش، ابتدا به تبیین نقش خداوند در معنادهی به زندگی پرداخته می‌شود که این امر، از دو طریق «اهداف ارزشمند» و «ارتباط مبتنی بر عشق» تحقق پیدا می‌کند و در قسمت پایانی نیز به معناداری زندگی از رهگذر «جاودانگی روح» پرداخته خواهد شد.

یک. «خدا» به مثابه هدف ارزشمند

چنانچه گذشت ملاصدرا معنا را به «هدف ارزشمند» تفسیر کرده است. براساس نظام فلسفی صدرایی در باب معنای زندگی، هر جا سخن از هدف یا اهداف، به میان آید مراد، همان اهداف ارزشمند خواهد بود که در حقیقت به بحث درباره تأثیر خدا در معناداری زندگی از طریق اهداف ارزشمند پرداخته می‌شود. از نظر ملاصدرا همان‌طور که علت غایی خلقت جهان به خدا ختم می‌شود، غایت غایات (و معنای نهایی زندگی انسان) نیز خداست. (همو، ۱۹۹۰: ۹ / ۲۴۴) از بین موجودات امکانی، فقط انسان - که دارای بعد ملکی و ملکوتی است - می‌تواند سلسله مراتب اهداف را طی کرده و از اهداف پایین به سمت هدف نهایی حرکت کند. نه یک موجود روحانی محض از چنین توانایی برخوردار است و نه یک موجود جمادی و یا حیوانی محض چنین امکانی را دارد (آیت‌اللهی، ۱۳۹۲: ۳۶۵) هدف غایی شاید به صورت بالقوه برای هر انسانی مطرح باشد، ولی در عمل تعداد معدودی از افراد می‌توانند به آن دست یابند. او علاوه بر واژه غایت غایات از عبارات مختلف دیگر مانند مطلوب حقیقی، منتهی الغایات، خیر اعلی، خیر اقصی و ... برای

۱. ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

تحلیل صدرایی از زندگی و معنا؛ مبتنی بر رویکرد فراطبیعت‌باوری ترکیبی □ ۱۲۳

دستیابی به هدف نهایی یاد می‌کند. (همو، ۱۳۸۱ الف: ۱۰۷ - ۱۰۲؛ همو، ۱۳۸۱ ب: ۱ / ۲۲۷؛ همو، ۱۹۹۰: ۵ / ۲۴۹) با توجه به اینکه تمام موجودات، از جمله انسان، عکس و نمودی از صورت حق تعالی هستند (همو، ۱۳۶۳: ۴) از این رو در هستی‌شان، عین ربط به خدا می‌شوند نه مرتبط با خدا؛ یعنی انسان و زندگی او در گرو ربط به خدا معنا پیدا می‌کند، زیرا انسان فی حد ذاته هیچ است و عین نیاز و فقر به خدا می‌باشد و بالاترین نیاز نیز اصل هستی است. (همو، ۱۹۹۰: ۱ / ۴۷ و ۳۲۹) از این رو، خدا نه تنها زندگی انسان را معنا می‌دهد، بلکه هویت و ماهیت انسان وابسته به خداست و زندگی انسان نیز فرع بر اصل وجود اوست و تا انسانی در میان نباشد بحث از معناداری یا بی‌معنایی زندگی او بی‌وجه خواهد بود. مراد ملاصدرا از خداوند، همان غایت حقیقی (همو، ۱۴۲۵: ۲۵۱) و غایت نهایی است. (همو، ۱۹۹۰: ۲ / ۲۷۲) وی درباره اینکه چرا خداوند را به عنوان غایت غایبات در نظر می‌گیرد چنین دلیل می‌آورد:

کل ناقص مشتاق إلی کماله فالإنسان لکونه مشتقاً علی مجموع نقصانات الأشياء فلا جرم
یشتاق بکله إلی ما هو جامع لكل الكمالات ... و لا یوجد کمالات الأشياء کلها علی وجه
التمام إلا فی حق الباری. (همو، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۸۰)

هر موجود ناقصی شوق دارد تا به کمال برسد، پس انسان بخاطر اینکه تمام کمبودهای
اشیاء را دربردارد، ناگزیر به موجودی که دربرگیرنده همه کمالات است، شوق می‌ورزد ...
و همه کمالات همه موجودات بصورت تام، فقط در باری تعالی یافت می‌شود.

انسان در مسیر استکمالی خویش باید برای وصول به اکمل کمالات، در جهت غایت غایبات حرکت کند و
این کمالات جز با تقرب به ذات حضرت حق، قابل حصول نیست. ملاصدرا با استناد به حدیث قدسی
«کنت کتراً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لکی أعرف»^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۴ / ۱۹۹) شناخت خدا را
غایت شناخت‌ها می‌داند. (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۶ / ۳۰۱) بنابراین برای اینکه انسان بتواند به بالاترین شناخت
دست یابد باید به معرفه الله برسد. از نظر او خداوند هم مبدأ است و هم غایت، به دلیل اینکه فیض وجود از
مبدأ فیاض به دو صورت قوس نزول و صعود صادر می‌شود. فیض وجودی پس از نزول از مبدأ وهاب و
رسیدن به اسفل موجودات (هیولا)، مجدداً در اثر نفس انسانی و در پرتو سیر استکمالی به سوی غایت غایبات
حرکت کرده (همو، ۱۴۱۷: ۳۵۱) و با حرکت در این مسیر به اهداف ارزشمند زندگی دست می‌یابد. ملاصدرا
معتقد است به دلیل اینکه وجود ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقرب موجودات به غایت غایبات است، از این رو
دارای کمال بیشتری بوده و جوهر نفس مقدس ایشان اشرف جواهر نفوس است و زندگی او معنادارترین

۱. گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند.

زندگی‌ها می‌باشد. (همو، ۱۹۹۰: ۸ / ۲۴۶) اهدافی که نفس در سیر استکمالی خود به سوی غایت نهایی، دنبال می‌کند، می‌تواند حیث اضافی (نسبی) داشته باشد به نحوی که برخی از اهداف به‌عنوان ابزار برای وصول به اهداف دیگر به کار می‌روند؛ بدین جهت می‌توان گفت تمام اهداف ارزشمند نسبت به هدف نهایی، هدف آلی (میانی و متوسط) هستند که انسان از طریق به‌دست آوردن آنها و طی مراتب وجودی، زمینه را برای وصول به هدف نهایی فراهم می‌کند. به‌عنوان مثال اینکه انسان برای رسیدن به یک مقصد، مسیری را طی می‌کند در این صورت نفس پیمودن مسیر در حکم غایت میانی است. از نظر ملاصدرا انسان در سفرهای چهارگانه، (همو، ۱۹۹۰: ۱ / ۱۳) برای دستیابی به غایت عالی و اهداف متعالی، باید غایات میانی را احراز کند، مثلاً برای اینکه نفس بتواند خود را به هدف عالی‌اش برساند باید از بدن سالم‌تری برخوردار باشد تا مسیر کسب معنای زندگی هرچه سهل‌الوصول‌تر طی شود. اهداف میانی، هم نسبت به مرتبه‌ای که در آن واقع شده‌اند فی نفسه دارای ارزش‌اند و هم نسبت به اهداف عالی که به‌عنوان مقدمه برای وصول به آنها هستند، ارزشمند محسوب می‌شوند. ملاصدرا درباره ارزشمند ساختن اهداف از طریق خداوند، بر این باور است که هرچه انسان خود را به مبدأ ارزش، نزدیک کند، اهداف، ارزشمندتر می‌شوند.

دو. «خدا» به مثابه عاشق و معشوق

بر طبق اندیشه اسلامی، انسان از طریق راه‌های مختلفی که با خدا ارتباط دارد، می‌تواند به زندگی خویش معنا بخشد. یکی از آن موارد بنا بر دیدگاه خدامحوری، ارتباط انسان و خدا مبتنی بر رابطه «عشق» است که آدمی بوسیله ارتباط با یک موجود (معشوق) که ارزشمندترین موجود است زندگی خود را معنا دار می‌سازد. در حقیقت، انسان، ارزش زندگی و اهداف خویش را در پرتو ارتباط با چنین موجودی به‌دست می‌آورد. در اندیشه غربی، عشق به‌عنوان ارزش نهاده، دیدگاهی است که فارغ از اندیشه خداآواری، درصدد ارزش بخشیدن به عاشق یا معشوق در سایه چنین ارتباطی است (هلم، ۱۳۹۶: ۳۹) و انسان در سایه عشق الهی و جلوه‌های آن در زندگی (مانند عشق بشری به مفهوم دینی‌اش) به زندگی خود معنا می‌بخشد. (رونزو، ۱۳۸۵: ۱۴۲ و ۱۴۳) در حکمت متعالیه هر موجودی که دارای حیات و شعور است از نعمت عشق^۱ نیز بهره‌مند خواهد بود؛ زیرا:

الف) عشق مساوق با وجود است؛ (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۶ / ۳۴۰) ب) وجود نیز با حیات و شعور رابطه تساوق دارد؛ نتیجه) عشق با حیات و شعور مساوق خواهد بود، بنابراین بین وجود، عشق و زندگی رابطه مستقیم وجود دارد:

۱. چنانچه علامه طباطبایی در تعلیقه خود بر کتاب گرانسنگ *الاسفار الاربعه* معتقد است لفظ «عشق» در یک تعبیر خاص مترادف با «حُب» استعمال می‌شود. (همو، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۵۲)

عشق ← وجود ← حیات ← شعور و آگاهی

پس، عشق بدون علم و ادراک قابل تصور نیست (القزوینی، ۱۳۸۰: ۵۹۷) و اگر کسی در موجوداتی که بهره‌ای از حیات و شعور ندارند به دنبال اثبات عشق باشد، این امر بیش از یک نام‌گذاری صرف چیزی نخواهد بود:

... أن إثبات العشق في شيء بدون الحياة و الشعور فيه، كان مجرد التسمية ... و قد مر أيضا إثبات الحياة و الشعور في جميع الموجودات. (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۵۲ و ۱۵۳) ... همانا اثبات عشق در چیزی که حیات و آگاهی ندارد، صرفاً از باب نام‌گذاری است ... و به تحقیق قبلاً گذشت که در همه موجودات، حیات و آگاهی وجود دارد.

بنابراین همان‌گونه که در باره سریان علم در تمام موجودات گفته می‌شود که به جهت مساوقت علم با وجود مجرد و نیز به دلیل اینکه موجودات مادی، ذاتاً ایای از حضور دارند،^۱ لذا علم به صور مثالی و عقلی آنها تعلق می‌گیرد، درباره سریان عشق در همه موجودات نیز می‌توان چنین ادعایی را مطرح کرد؛ زیرا اگرچه اصطلاح عشق برای بعضی از موجودات به کار نرفته است، (به سان علم در موجودات مادی) لیکن حقیقتاً در همه چیز تحقق دارد، از این رو عشق در کل عالم جاری است. (همو، ۱۹۹۰: ۶ / ۳۴۰) برخی دیگر نیز به دلیل اینکه خدا به موجودات از آن جهت که فعل الهی هستند عشق دارد و موجودات نیز به خدا از آن جهت که اصل وجود و منشأ حصول آنهاست عشق دارند (همو، بی‌تا: ۲۶۹) منشأ چنین سریانی را به خدا برمی‌گردانند. (همو، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۵۶) می‌توان استدلال ملاصدرا درباره عشق خدا نسبت به همه موجودات را به شکل زیر نشان داد:

الف) تمام موجودات فعل الله هستند؛ ب) خداوند حُب نفس (ذات) دارد؛ ج) هر موجودی که خودش را دوست داشته باشد، افعال خویش را نیز دوست خواهد داشت؛ نتیجه) خداوند تمام موجودات جهان را دوست دارد.

از این رو عشق الهی در تمام موجودات عالم ساری و جاری است که این امر، خود باعث معنا‌داری زندگی می‌شود (خامنه‌ای، ۱۳۸۳: ۱۰۷) به دلیل اینکه چیزی باقی نمی‌ماند که از توجه و عنایت و عشق خدا بی نصیب بماند. از نظر ملاصدرا، معاشیق افراد برحسب مرتبه آنان در مراتب وجودی و درجات علوم و معارف متفاوت است (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۷۹) بدین جهت محبت و عشق که امری وجودی هستند همانند خود وجود، مقول بالتشکیک خواهند بود پس عشق، امری ذومراتب است که هر موجودی به اندازه

۱. مادیات از آن جهت که ماده هستند، ذاتاً نه می‌توانند عالم بشوند و نه معلوم.

سعه وجودی خود از آن برخوردار است. واجب تعالی بالاترین مرتبه محبت (محبوبیت ذاتی) را داراست و حُب او نسبت به معلول‌های خویش، برترین اقسام حُب است (القزوینی، ۱۳۸۰: ۵۹۹) به‌همین خاطر همواره مرتبه عالی، معشوق مراتب دانی است و مراتب مادون پیوسته بدان نیاز دارند به نحوی که اگر عشق عالی نباشد، سافل نابود می‌شود. (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۶۰) بنابراین در سلسله مراتب وجودی، مادون برای جبران کمال و نقص خود، ذاتاً به کمال مافوق عشق می‌ورزد (همو، بی‌تا: ۶۵۵) و این رابطه عکس نمی‌شود مگر بالعرض، (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۵۶) چنانچه تدبیر بدن توسط نفس به‌دلیل عشق ذاتی نفس به خویش است نه به جهت شوق و محبت آن به بدن؛ از این رو عشق نفس و قوای نفس در هر مرتبه‌ای مخصوص به خود آن مرتبه است و هرچه نفس و قوای آن از کمال و شرافت بیشتری برخوردار باشند، لذتش نیز بیشتر و معشوق نزد عاشق (نفس و قوا) ارزشمندتر می‌شود. (همان: ۱۶۵)

علاوه بر محبوب نهایی (معشوق المعاشیق) که حق تعالی است و غایت همه موجودات می‌باشد، معشوق‌های میانی نیز وجود دارند که عشاق به سمت آنها در حرکت‌اند. پایین‌ترین آن معاشیق، مربوط به طبیعت جسمانی و بالاترین آنها مربوط به ملائکه مقرب و عاشقان الهی است که محور انوار جمال و جلال الهی هستند و هرکدام به حسب مراتب شان دارای کمالات مختص به خود هستند. عشق سافل به عالی به صورت فطری و غریزی در ذات تمام موجودات جهان، برای رسیدن به کمال مراتب فوق (و کمال غایی) وجود دارد؛ بنابراین مرتبه کمالی بالاتر، ذاتاً معشوق مراتب پایین است، از این رو رابطه دوسویه بین آنها برقرار است؛ زیرا هر آنچه ذاتا معشوق باشد، خیر است و از سوی دیگر هرچه درجه خیر و وجود بیشتر باشد، میزان عشق نیز بیشتر می‌شود. انسان مُحب و همین‌طور تمام موجودات، براساس حرکت ارادی خود برای به‌دست آوردن کمالات بیشتر، به سوی محبوب نهایی که خیر مطلق است در حرکت‌اند و در صورت عدم عشق به معشوق نهایی، تمام موجودات ممکن، ساکن می‌مانند. (همو، ۱۹۹۰: ۲ / ۲۷۸)

در برخی کتب اخلاقی، خدا به‌عنوان محبوب حقیقی، و سایر موجودات به‌عنوان محبوب مجازی، و حُب در آنها نیز به‌عنوان مجاز محض و وهم و خیال معرفی شده است. (القزوینی، ۱۳۸۰: ۶۰۱) درباره عشق انسان نسبت به محبوب حقیقی، می‌توان گفت اگر عاشق و معشوق به مقام اتحاد برسند، این بالاترین مقام عشق است. بنا بر نگاه بدوی در حکمت متعالیه که براساس بحث «علیت» سامان می‌یابد، دوئیت میان عاشق و معشوق برقرار است، ولی در نگاه دقیق و نهایی صدرایی و با ارتقاء بحث علیت به تشأن، بین مُحب و محبوب، اتحادی وجودی برقرار شده و دوئیت از میان عاشق و معشوق برداشته می‌شود و عشق خدا به مخلوق در حقیقت، عشق او به خودش تلقی می‌گردد که همین امر، بالاترین مرتبه از معنای زندگی را به‌دنبال خواهد داشت، چنانچه ملاصدرا در ذیل و تفسیر آیه شریفه

«يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^۱ (مائده / ۵۴) که مؤید همین مطلب است چنین بیان می‌کند:

فالمحب و المحبوب في الطرفين شيء واحد. (همو، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۸۳)
عاشق و معشوق در دو طرف، یک چیز واحدی هستند.

در کل می‌توان گفت در حکمت متعالیه به دلیل نوع نگاه خاصی که به مقوله عشق وجود دارد، خدا رابطه‌ای دوسویه با مخلوقات داشته^۲ و به مثابه عاشق و معشوق به زندگی انسان‌ها معنا می‌بخشد، هر چند که مخلوق، متفطن به این رابطه نباشد. هرچه این ارتباط قوی‌تر و شدیدتر باشد، زندگی نیز معنادارتر خواهد بود. به عبارت دیگر معنابخشی به زندگی علاوه بر ارتباط عاشقانه انسان با خدا (عشق صعودی) در اثر توجه و عشق خدا به معشوقات (مخلوقات) خویش نیز حاصل می‌شود (عشق نزولی)؛ به دلیل اینکه اینها فعل خود واجب تعالی بوده و هر موجودی براساس حُب ذات، فعل خود را نیز دوست دارد و تمام موجودات به علت خویش شوق داشته و به آن تشبیه می‌ورزند (همان: ۱۰۲) و به جهت آنکه عاشق ممکن، چیزی جز اثر حق و فعل معشوق نیست (همو، ۱۳۸۱ (ب): ۱ / ۲۵۱ - ۲۴۹) از این رو محتاج عشق اوست تا او را از نقصان و فقر به سمت غنا بکشاند (همو، ۱۹۹۰: ۵ / ۲۳۹) تا در نتیجه آن، عاشق نیز مثل معشوق شود. (همو، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۸۶ - ۱۸۴) بنابراین در صورت اتحاد عاشق و معشوق، هم شروع عشق از خدا خواهد بود و هم پایان عشق از او، به عبارت دیگر، خدا به خودش عشق می‌ورزد، زیرا سراسر وجود، عشق خداست و غیر او چیزی نیست و این بالاترین معنای زندگی است که یک انسان می‌تواند بدان دست یابد. برخی از فیلسوفان دین در غرب نیز، همچون هارتشورن، در معنابخشی خدا به زندگی از طریق عشق، نگاه یک سو محورانه را مبنا قرار می‌دهند،^۳ که بر مبنای آن، انسان در اثر ارتباط با خدا (عشق صعودی) زندگی خود را معنادار می‌کند و عشق به عنوان اتحاد، دیدگاهی است که در بین اندیشمندان غربی نیز حامیانی را به خود اختصاص داده است. (هللم، ۱۳۹۶: ۲۳ - ۲۱)

براساس مطالبی که گذشت، روشن می‌شود یکی از راه‌هایی که انسان در پرتو خدامحوری می‌تواند زندگی خویش را معنادار سازد، ارتباط با خدا بر پایه عشق الهی است و عشق با تمام انواع و اقسامی که ملاصدرا برای آن لحاظ می‌کند،^۴ (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۷ / ۱۸۳ - ۱۸۶) یکی از عوامل اصلی در معنابخشی به زندگی انسان به‌شمار می‌رود.

۱. [خدا] آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.

۲. لازم به ذکر است چنین رابطه‌ای بین خدا و مخلوقات، در سنت مسیحی نیز به چشم می‌خورد که از آن به «آگاهیه» (عشق خدا به اشخاص و عشق انسان‌ها به خدا) تعبیر می‌شود. (هللم، ۱۳۹۶: ۱۵)

۳. برای مطالعه بیشتر نک به: Hartshorne, God and The Meaning of Life: 160 (به نقل از بیات، ۱۳۹۴: ۱۷۳)

۴. تعابیری همچون «عشق اکبر، اوسط و اصغر» و یا «عشق حقیقی و مجازی (نفسانی و حیوانی).

سه. روح و جاودانگی آن

یکی دیگر از عوامل فراطبیعی معنابخش به زندگی انسان که در میان نظریه‌پردازان معنای زندگی رواج دارد، جاودانگی روح آدمی است. هرچند این عامل، اختصاصی به ملاصدرا ندارد، ولی با تبیین جدیدی که او براساس مبانی حکمت متعالیه ارائه می‌دهد فضای جدیدی را پیش‌روی جویندگان معنای «معنای زندگی» فراهم می‌کند. این عامل در حکمت صدرایی با عناوین صریح و ضمنی همچون تجرد و بقاء نفس، آخرت، مرگ و معاد در ارتباط است. جاودانگی روح به تنهایی برای معناداری زندگی کافی نیست، بلکه در کنار عامل خدامحوری نقش خود را ایفاء می‌کند. ملاصدرا براساس تشکیک در وجود، تمام مراتب وجود (نفس و قوای آن) را دارای معنا (هدف ارزشمند) می‌داند، به نحوی که بالاترین معنا را همان وصول به حیات حقیقی و سعادت‌مند تفسیر می‌کند؛ بنابراین اگر کسی درصدد معنادارترین زندگی باشد باید به دنبال ارزشمندترین اهداف باشد که (در کنار عامل خداوند) در پرتو جاودانگی روح قابل دستیابی است. این امر می‌تواند مبتنی بر دلایل روان‌شناختی و فلسفی باشد. بُعد روان‌شناختی آن بدین جهت است که وقتی انسان دارای اهداف ارزشمند ولی موقتی باشد یعنی به لحاظ روانی اگر تصور کند روزی این نعمت‌ها تمام خواهند شد، آنگاه به‌طور نسبی اهداف ارزشمند را از دست می‌دهد، ولی چنانچه بهره‌مندی از نعمت‌ها ابدی باشد، اهداف از ارزش بیشتری نسبت به پیش برخوردار بوده که در نتیجه آن، زندگی نیز معنادارتر می‌شود. اگر از منظر فلسفی نیز لحاظ شود، اهداف ارزشمندی که نفس در مراتب بالاتر، آنها را داراست، به دلیل مساوقت وجود و خیر، با افزایش سعه وجودی، آنها نیز با ارزش‌تر خواهند بود. بدون فرض جاودانگی، شاید بتوان زندگی را در مراتبی دارای معنا دانست، ولی برای معناداری در مراتب بالاتر باید جاودانگی را پذیرفت؛ زیرا در سیر استکمالی، نفس از قوه به فعلیت و تجرد (که ملازم با جاودانگی است) می‌رسد، به عبارت دیگر نفس انسانی در اثر اتحاد با مدرکات و به واسطه انجام فضایل اخلاقی و دستورات شریعت با پشتوانه عقل نظری و عملی، مراتب هستی‌اش اتساع و ارتقاء پیدا کرده و بر اثر شدت وجودی (و تضعیف تعلق به بدن) به تدریج به تجرد، جاودانگی و در نتیجه به معنای حقیقی زندگی دست پیدا می‌کند.

ملاصدرا در مباحث نفس‌شناسی ابتدا به تبیین وجود نفس، (همو، ۱۹۹۰: ۸ / ۴۱ - ۲۸) و سپس به اثبات تجرد نفس (همان: ۴۸ - ۴۲) می‌پردازد و در گام آخر، جاودانگی و بقاء نفس را به‌وسیله یازده اصل در کتاب *الاسفار الاربعه* (همو، ۱۹۹۰: ۹ / ۱۹۷ - ۱۸۵) و از طریق هفت اصل در کتاب *الشواهد الربوبیه* (همو، ۱۴۱۷: ۲۶۱) اثبات می‌کند. نوشتار حاضر درصدد اثبات جاودانگی روح نیست، بلکه به دنبال تأثیر و نقش جاودانگی در معناداری زندگی است که در اثر آن انسان به زندگی جاوید که همان عالی‌ترین معنای زندگی است دست پیدا می‌کند. جاودانگی به معنای رجوع به خداست، زیرا خداوند هم مبدأ هستی است و هم معاد آن، و ابتدای قوس نزول (فاعلیت خداوند) و انتهای قوس صعود (غایت بودن خداوند) همه چیز به حق تعالی منتهی

می‌شود. (همو، ۱۹۹۰: ۳۰۷/۹) ملاصدرا اصل وجود جاودانگی را در موجودات بدین نحو اثبات می‌کند:

و الباری(عزّ شأنه) لما كان علة الموجودات - و هو باق أبدا - صارت الموجودات كلها تحب البقاء و تشتاق إليه لأنه صفة لعلتها و المعلول يجب علته و صفاتها و يشتاق إليها و يتشبه بها؛ (همو، ۱۹۹۰: ۱۰۲/۷) باری تعالی بخاطر اینکه علت تمام موجودات است - و برای همیشه باقی و جاودانه است - از این رو همه موجودات، بقاء و جاودانگی را دوست دارند و به سوی خدا شوق دارند، بخاطر اینکه جاودانگی، صفت و ویژگی علت موجودات است و معلول نیز به علت خویش و به صفات علت خویش عشق می‌ورزد و به سوی او شوق دارد و خودش را شبیه به او می‌گرداند.

سخن فوق را می‌توان در قالب استدلالی به صورت زیر نشان داد: الف) خدا علة‌العلل تمام موجودات است؛ ب) خداوند دارای صفت «بقاء» است؛ ج) معلول‌ها به علت خود اشتیاق داشته و می‌خواهند به او تشبیه ورزند؛ نتیجه) معلول‌ها مشتاق صفت بقاء هستند، و از آنجا که بقاء، صفت حیات است (حیات باقی)؛ معلول‌ها نیز مشتاق بقاء و زندگی جاوید خواهند بود (معنادارترین زندگی).

با توجه به اینکه نفس انسانی از حیث ذات، مجرد و از حیث فعل، مادی است بنابراین در مرتبه فعل، نیازمند به بدن است؛ ولی در صورت ترقی و تحول از عالم خلق به عالم امر (تجرد)، وجودش وجود مفارق عقلی شده که در این صورت نیازی به بدن پیدا نمی‌کند، زیرا بنا بر دیدگاه ملاصدرا که نفس، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است، وجود حدوثی نفس با وجود بقائی‌اش یکی نیست، از این رو برای اینکه نفس (روح) به جاودانگی و بقاء دست یابد، باید از مرتبه فعلی مادی مفارقت کرده و به مرتبه ذاتی مجرد برسد و لازمه آن، جدایی روح از جسم طبیعی است. (همو، ۱۹۹۰: ۸/۳۹۳ - ۳۹۱) ملاصدرا معتقد است مرگ، آغاز سیر به سوی کمال نهایی و مطلق (همان: ۱۵۳ و ۳۲۱) و استکمال بُعد طبیعی نفس است، (همو، ۱۹۹۰: ۷/۹۲) به عبارتی از نظر ایشان، مرگ، اول منازل آخرت و آخر منازل دنیاست و تا زمانی که نفس انسانی از جمیع محدودیت‌های طبیعی و نفسانی منقطع نگردد، به جوار الهی و مقام عندیت (و جاودانگی) بار نمی‌یابد، (همو، ۱۹۹۰: ۹/۱۹۶) پس علاوه بر اینکه مرگ به‌عنوان یک امر وجودی، انتقال از نشئه‌ای به نشئه دیگر است، نوعی رشد و دستیابی به معنای بالاتر نیز می‌باشد که در اثر آن، نفس آدمی به‌وسیله سیر استکمالی و اشتدادی تا جهان پس از مرگ (کمال برزخی) نیز ادامه می‌یابد، (همان: ۵۱) از این رو هر جا تکامل باشد معناداری (هدف‌مندی و ارزش‌مندی) نیز وجود خواهد داشت؛ بنابراین معاد، باطن، حقیقت و بخش اصلی زندگی انسان است و تفکیک حیات دنیوی و اخروی، بدین نحو که بین آنها مرزی وجود داشته باشد، صحیح به نظر نمی‌رسد، بلکه از نظر ملاصدرا زندگی جریان

واحدی است که بخشی از آن در یک ظرف و بخشی دیگر در ظرفی دیگر تحقق می‌یابد؛ به عبارت دیگر مرگ، ادامه سفر از یک وادی به وادی دیگر است (همان: ۲۳۸) طبیعتاً چنین نگاه جامع و فراگیر به مقوله زندگی در معناداری یا بی‌معنایی آن بسیار تأثیرگذار خواهد بود، حیات حقیقی انسان به روح اوست و در آخرت، روح به بدن مثالی بازمی‌گردد (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۶۲ - ۲۱۹) و انکار جاودانگی روح و معاد، مانع از رسیدن به کمال نهایی و تعطیلی قوا (ملاصدرا، ۱۹۹۰: ۹ / ۱۹۸) و در نتیجه محروم شدن از معنادارترین زندگی می‌شود. از این رو برخلاف دیدگاه مادی‌گرایان و پیروان نیهیلیسم، مرگ و جاودانگی نه تنها باعث بی‌معنایی زندگی نمی‌شود، بلکه به دلیل ادامه تکامل نفس انسانی از طریق مرگ، انسان معنای زندگی خود را می‌یابد و اتفاقاً اگر حیات اخروی ادامه نداشته باشد حیات منقطع شده و سطح زندگی، محدود به بعد دنیوی و مادی می‌شود. بنابراین ملاصدرا وجود عالم پس از مرگ و جاودانگی روح در آن راه، موجب معنادارتر کردن زندگی می‌داند، زیرا اولاً حیات اخروی، حیات حقیقی بوده و سعادت حقیقی و رسیدن به غایت غایب و محقق شدن اهداف ارزشمندتر و ارزشمندترین اهداف با اعتقاد به آخرت ممکن خواهد بود، ثانیاً به جهت اینکه در حیات اخروی، بقاء وجود دارد، از این رو حیات در آن عالم، مرتبه کمالی بالاتری داشته و وجودی‌تر می‌باشد. بنابراین، براساس نگاه صدرایی، مقوله زندگی، جریانی واحد بوده و حیات اخروی، ادامه حیات دنیوی و مرحله‌ای از آن می‌باشد؛ از این رو معناداری زندگی، علاوه بر حیات دنیوی، شامل حیات اخروی نیز می‌شود. او در مقابل ادعای کسانی که بی‌نهایتی و جاودانگی زندگی اخروی را دلیل بر ملال آور بودن زندگی دنیوی (و در نتیجه، بی‌معنایی آن) می‌دانند معتقد است، با توجه به اینکه نفس انسان در سایه رسیدن به مقام تجرد اتم، می‌تواند به سیر استکمالی خود در آخرت ادامه دهد؛ از این رو سیر تکاملی انسان تداوم داشته و این مسئله با ملالت آمیز بودن زندگی اخروی قابل جمع نیست.

نتیجه

براساس دیدگاه ملاصدرا درباره تفسیر معنای زندگی و تأثیر فراطبیعت‌گرایی در معنابخشی، روشن شد که بنا بر اصل تشکیک اولاً معنا و زندگی و به تبع آن دو، معنای زندگی نیز امری ذومراتب خواهد بود. ثانیاً طبیعت و ناطبیعت در راستا و ذیل فراطبیعت لحاظ شده و زندگی از طریق طبیعت و ناطبیعت، از باب مقدمه‌ای برای رسیدن به زندگی فراطبیعی، معنادار می‌شود؛ بنابراین معناداری زندگی طبیعی و ناطبیعی، در عرض و مستقل از زندگی فراطبیعی نبوده بلکه در طول آن است و معناداری آن دو در صورتی که ذیل فراطبیعت باشند، بسیار متفاوت‌تر از معناداری مستقل در زندگی طبیعی و ناطبیعی تفسیر خواهد شد. با توجه به اینکه او در باب تحلیل «معنا» آن را به «هدف ارزشمند» تفسیر کرده است از این رو بی‌معنایی برای وی مطرح نبوده و دغدغه او برای برخی افراد، تبیین و رساندن آنها به زندگی معنادارتر و برای

برخی دیگر معنادارترین زندگی است. ملاصدرا برطبق میانی حکمی خویش، زندگی را به مثابه وجود واحدی می‌داند که شامل حیات دنیوی و اخروی بوده و معتقد است معنای زندگی واقعی در گرو حیات اخروی و ارادی تحقق پیدا می‌کند، زیرا از نظر او زندگی حقیقی انسان در اثر مفارقت روح از بدن و با حصول مرگ آغاز شده و در این صورت، انسان به ارزشمندترین اهداف (معنادارترین زندگی) که همان وصول به غایت غایات است، دست می‌یابد. نتیجه پایانی اینکه دیدگاه ملاصدرا درباره عوامل فراطبیعی معنابخش زندگی، دیدگاه ترکیبی (خدا و جاودانگی روح) است که خدا از طریق «تحقق اهداف ارزشمند» و «عاشق و معشوق بودن» در معنادر کردن زندگی انسان تأثیرگذار است. او در مورد عامل جاودانگی روح نیز معتقد است که روح انسانی در اثر حرکت جوهری و سیر استکمالی خود، به تدریج با قطع تعلق از بدن، از جسمانی بودن خارج شده و جنبه تجردی پیدا می‌کند و انسان به معنای اصیل زندگی دست می‌یابد.

منابع و مأخذ

۱. آذربایجانی، مسعود، ۱۳۹۰، «معنای زندگی به روایت حکمت متعالیه»، *حکمت اسراء*، سال چهارم، ش ۹، قم، ص ۱۵۰ - ۱۳۵.
۲. آیت‌اللهی، حمیدرضا، ۱۳۹۲، «معنای زندگی یا هدف زندگی؟ دیدگاهی صدرایی»، *سنجه‌هایی در دین پژوهی معاصر*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. اخگر، محمدعلی، ۱۳۸۶، *بررسی معنای زندگی از دیدگاه ملاصدرا و نوصدرائیان (پایان‌نامه)*، راهنما: عبدالله نصری، مشاور: حمیدرضا آیت‌اللهی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
۴. اکبری، رضا، ۱۳۸۴، *ایمان‌گرایی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۵. بیات، محمدرضا، ۱۳۹۴، *دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی*، قم، نشر ادیان.
۶. پورحسن، قاسم و فائزه عابدکوهی، ۱۳۹۱، «معنای زندگی از دیدگاه ملاصدرا»، *خردنامه صدرا*، ش ۶۸، تهران، ص ۷۸ - ۶۹.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۵، *تفسیر موضوعی قرآن*، ج ۱۰، (مبادی اخلاق در قرآن)، قم، اسراء.
۸. خامنه‌ای، سیدمحمد، ۱۳۸۳، *حکمت متعالیه و ملاصدرا*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۹. دهقانپور، علیرضا، ۱۳۹۰، «ارزش زندگی از دیدگاه ملاصدرا»، *اسراء*، سال چهارم، ش ۹، قم، ص ۱۴۰ - ۱۳۷.
۱۰. رونزو، جوزف، ۱۳۸۵، «عشق زمینی و معنا در زندگی و دین»، *معنای زندگی*، ترجمه: اعظم پویا، قم، نشر ادیان.

۱۱. صلواتی، عبدالله و شهناز شایان فر، ۱۳۹۴، «تیین تأثیر انسان‌شناسی ملاصدرا در تنوع معنای زندگی»، *فلسفه و کلام اسلامی*، سال چهل و هشت، ش ۱، تهران، ص ۸۲-۶۹.
۱۲. فرشاد، محسن، ۱۳۸۵، *سیمای فلسفی زندگی*، تهران، نشر علم.
۱۳. القزوینی، محمد حسن بن معصوم، ۱۳۸۰، *کشف الغطاء عن وجوه مراسم الإهداء*، قم، جماعة المدرسين (مؤتمر المولی مهدی النراقی).
۱۴. لگنهاوزن، محمد، ۱۳۸۲، «معنای زندگی در نظرخواهی از دانشوران»، *نقد و نظر*، سال هشتم، ش ۱، قم، ص ۲۵-۷.
۱۵. متس، تادئوس، ۱۳۹۴، *معنای زندگی*، ترجمه: ابوالفضل توکلی شانديز، تهران، ققنوس.
۱۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، (۱۱۰ جلدی)، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
۱۷. ملاصدرا، صدرالدين محمد، بی تا، *مفاتيح الغیب*، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
۱۸. ملاصدرا، صدرالدين محمد، ۱۳۶۱، *العرشیه*، تهران، انتشارات مولى.
۱۹. ملاصدرا، صدرالدين محمد، ۱۳۶۳، *المشاعر*، به اهتمام: هانری کرین، تهران، کتابخانه طهوری.
۲۰. ملاصدرا، صدرالدين محمد، ۱۳۸۱ (الف)، *رساله سه اصل*، تصحیح و مقدمه: سیدحسین نصر، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۱. ملاصدرا، صدرالدين محمد، ۱۳۸۱ (ب)، *المبدأ و المعاد* (۲ جلدی)، تصحیح: محمدذبیحی و جعفرشانظری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۲. ملاصدرا، صدرالدين محمد، ۱۳۸۶، *رساله اتحاد عاقل و معقول*، تصحیح: علی بابایی، تهران، مولى.
۲۳. ملاصدرا، صدرالدين محمد، ۱۳۸۹، *تفسیر القرآن الکریم*، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۲۴. ملاصدرا، صدرالدين محمد، ۱۴۱۷ ق، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی.
۲۵. ملاصدرا، صدرالدين محمد، ۱۹۹۰ م، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۶. هلم، بنت، ۱۳۹۶، *عشق در: دانشنامه استنفورد*، ترجمه: ندا مسلمی، تهران، انتشارات.
۲۷. ورنو، روزه و ژان وال، ۱۳۸۷، *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن*، ترجمه: یحیی مهدوی و همکاران، تهران، خوارزمی.